

و طغیان اقبال نموده اند و باین روایات وارد و
 کلمات نازله میگویند آنچه نفسشان باین ایل است و اگر چه
 حق بیانی بفرماید که مخالف نفس و هوای این گروه و
 فی الفور تکفیر نمایند و میگویند این مخالف قول ائمه دین
 و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر
 نشده چنانچه الیوم امثال این جنهای بیفایده از این
 بیساکل فانیه ظاهر شده و میشود حال این روایت را
 ملاحظه نمایند که چگونه از قبل جمیع امورات را اجبار
 فرموده اند و در بعضی ذکر فرموده بطهر من بنی ماتم
 صبی و ذوا حکام جدید فیدعوا الناس فلم یجبه احد و
 اکثر اعدائهم العلماء فاذا حکم بشی لم یطیعوه فقیولون هذا
 خلاف ما عندنا من ائمة الدین الی آخر الحدیث
 چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده مینمایند و شاعر
 بر این نشده که آنحضرت بر عرش نفعل ما یشاء جالسند و
 کرسی حکم بارید ساکن و هیچ اورا کی سبقت نیابد

بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه نماید بر کسبت
 امر او و جمیع قواها بتصدیق او منوط است و تمام
 امور بامر او محتاج و ماسوای او بامر او مخلوقند و حکم
 او موجود و او است مظهر اسرار الهی و مبین حکمتهای
 غیب حمدانی چنانچه در بکار الانوار و عوالم و در
 مینوع از صادق بن محمد وارد شده که فرمود اعلی
 سبعة وعشرون حرفا جمیع ما جائت به الرسل عرفا
 فلم يعرف الناس حتى اليوم غیر الحرفین فاذا قام قائما
 اخرج النجمه و الحشرین عرفا حال ملاحظه فرمائید که
 علم را بیست و هفت حرف معین فرموده و جمیع آنها
 از آدم الی قائم دو حرف انرا بیان فرموده اند و بر
 این دو حرف مبعوث شده اند و میفرماید قائم ظاهر
 میفرماید جمیع این بیست و پنج حرف از این بیان
 قدر و رتبه آنحضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از
 کل انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک

کل اویست و امریرا که انبیا و اولیا و اصحابان
 اطلاع نیافته و یا با مرسم الهی اظهارنداشته
 هیچ رعایا بقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان
 میکنند اگر مطابق نیاید و غلطی نماید حسب آن اکثر
 یمنون او یحییون آن هم الا کالانعام مل هم اصل
 سبیلایا این حدیث مذکور را بر چه حل نمایند که هر
 بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیهه جدیده است
 در ایام آنحضرت و این امورات بدیهه سبب اختلاف
 ناس شود و تقسیمیکه جمیع علما و فقها حکم بر قتل آنحضرت و
 اصحاب او کنند و همه اهل ارض بخالفست قیام نمایند
 خانه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف
 قائم صغیر ماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب
 قیدل اولیانه فی زمانه و تنهائی رؤسما کاهنهای
 رؤس التزک و الله لم یقتلون و یجرون و یکونون
 حانفین مرعوبین و یلین تصفح الارض بدماهم و یقتلوا

والرثة في نساخهم اولئك اوليا في حق حال ملاحظه
فرمانيد که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد
چنانچه در اکثر اماکن هم شرفیشان ریخته شد و در هر بلدی ایشانرا
اسیر نموده و بولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را
سوختند و مع ذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود
بشریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود و بگوید که این احکام
برای چه شده و چرا اینهمه اختلاف ظاهر شود تا آنکه قتل
این اصحاب را واجب دانند و اذیت این ارواح
مقدسه را سبب وصول بمجارح قرب بشمرند و دیگر
ملاحظه نماید چگونه جمیع این امور واروده و افعال نازل
در احادیث قبل فرستاده چنانچه در روضه کافی و ربیع
زوراء میفرماید و فی روضه الکافی عن معویه بن اوس
عن ابی عبد الله قال تعرف الزوراء قلت جعلت فدا
يقولون انما بعدا د قال لا ثم قال دخلت الری قلت
نعم قال اتيت سوق الدواب قلت نعم قال رایت

جبل الاسود عن من الطريق تلك الزوراء قتل فيها ثلث
 رجلا من ولد فلان کتبتهم یصلح الخلاء قلت من قتلهم قال
 قتلهم اولاد الحکم نیست حکم و امر اصحاب انحضرت که از
 قبل بیان فرموده اند و حال ملاحظه فرمایند که زوراء موافق
 این روایت ارض ری است و این اصحاب را در ان مکان
 بدترین عذاب قتل رساندند و جمیع این وجوئات
 قدسی را بجم شہید نموده چنانچه در حدیث مذکور است
 و شنیده اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است حال چرا
 این خراطین ارض در این احادیث که جمیع ان پیش
 در وسط سماء ظاهر شد تکرار نمایند و اقبال بحق نمی جویند
 و بعضی احادیث که معنی انرا ادراک نموده اند از ظهور حق
 و جمال الله اعراض بسته اند و بقرقریزه انداختن
 امور مکرر از اعراض فتهای عصر و عظامی عهد نیست که صواب
 بن محمد میفرماید فتهاء ذلک الزمان شر فتهاء تحت طلق
 السماء منهم خرجت الفتنة و الحیثم تعود و از فتهاء و علما

بیان استند عاقلانیم که چنین مثنی نمایند و بر جوهر الهی
 و نور ربانی و صرف ازلی و مبدی و غنای مظاہر غیبی
 و زمر مستغاث و ارونا و رند انچه در این کور واد
 شد و بقول وادراک و علم متمسک نشوند و بان مظهر علم
 نامتناهی بانی فخاصه نمایند اگر چه با جمیع این وصایا
 دیده شود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهان
 معارضه برخیزد و همچنین در هر بلدی بر نفی انجمن قبی
 بر خیزد و اصحاب ان سلطان وجود و جوهر مقصود در
 کوهها و صحرا فرار نمایند و از دست ظالمین ستون
 شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع جان در بار
 و کویا مشا به میشود نفیکه بکمال زهد و تقوی موصوف
 و معروف است بقسمی که جمیع ناس اطاعت او را
 فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بچار به بان
 اصل شجره الهیه قیام نماید و بنسبت های جود و اجتهاد و بجا
 برخیزد و نیست شان ناس باری امید و اریم که اهل

بیان تربیت شوند و در هوای روح طهارت نمایند و در
 قضای روح ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و نفس
 باطل را بیدار بصیرت شناسند اگر چه در این ایام را
 حسدی و زبده که قسم بر حق وجود از غیب و شهود که از
 اول بنای وجود عالم با آنکه اثر اولی نه تا حال همین
 غل و حسد و بغضاتی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه جمعی
 که را آنکه انصاف را نشنیده اند را با استحقاق بر
 سرافرازند و بر مخالفت این عبد اتعاق نموده اند
 و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار با آنکه
 با احدی در امری فحاز نموده و بنفخ برتری بخشیم
 مع هر نفسی مصاصی بودم در نهایت مهربان و رفیقی
 بغایت برو بار و رایگان با فقر مثل فقر بودم و با غنی
 و عطا و رکال تسلیم و رضا مع ذلک فواقعہ الذی لا
 اله الا هو ما انهم استلوا و باسار و ضراء که از اعداء
 و اولی الکتاب وارد شد و از آنچه از احباء وارد شد

معدوم صرفست و مفقود بخت باری چه اظهار نمایم
 که امکانرا اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه و این
 عهد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امور است
 محمد ثلث بعد اطلاع یافتیم از قبل مهاجرت اختیار نمودم
 و سرور بیابانهای فساد قیام نمودم و دو سال و صد و
 در صحرائی مجرب بر دهم و از عیونم عیون جاری بود
 و از قلمم بگردم ظاهر چه لیلی که قوت دست ندان
 و چه ایام که جسد رحمت نیافت و باین بلایای نازل
 و زایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود
 بود و نهایت فرح میشود زیرا که از ضرر و نفع و محبت
 و ستم نفسی اطلاع نبود و بنحو مشغول بودم و از ماسوی غایب
 و غافل از آنیکه گفت قضای الهی اوسع از خیال است
 و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر از کند شریک
 نه و اراده اش را جز رضا چاره نه قسم بخدا که این جهان
 خیال مر جبت نبود و مسافر مرا امیدوار صلت نه

و مقصود جز این نبود که محل اختلاف اجاب نشوم و مقصود
 اختلاف اجاب نکردم و سبب ضراحتی نشوم
 و علت خزن قلبی نکردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود
 و امری منظوره اگر چه هر نفسی محلی است و بهوای خود
 خیالی نمود باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر
 شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم و یکم قلم عاجز است
 از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دوستم میگرد
 که اعدا در اهلاک این عبد فانی نهایت سعی و اهتمام
 دارند چنانچه جمیع مطلق شده اند مع ذلک نفسی از
 اجاب نصرت نموده و بهیچ وجه اعانتی منظوره نشده
 بلکه از عوض نصرتها که متوالی و متواتر قول و فعل است
 غیث باطل وارد میشود و این عبد در کمال رضا جان
 بر کف حاضر که شاید از غایت الهی و فضل سبحانی
 انحراف مذکور مشهور و سیل نقطه و کلمه علیا قد اشو
 و جان در بازو و اگر این خیالی نبود فواللهی نطق الیه

بامره آدرین بلد تو قف نخم و دم و کفنی بانه شهید اختم
 بقول بلا حول ولا قوة الا بالله و اتانته و اما الیه رجوع
 صاحبان هوش که از صهبای حب نوشیده اند و کامی کام
 نفس برنداشته اند و لائل و برمان و حجت را که جمیع شعر
 بر این امر بدیع و ظهور منبج الی است اظهار شمس و فلک
 چهارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال الهی
 و اقبالشان را بوی نفسانی ملاحظه فرمائید باین است
 مقصده و اشارات محکم که در عقل اکبر که و دینه ربانیه است
 در بین عباد و این احادیث و اضمحه که اصرح از بیان
 تبیان است از همه غافل و معرض شده اند و چند حدیث
 که با دراک خود مطابق نیافته اند و معنی انرا دراک
 نموده اند متمسک بظاهر آنها شده و از سلسال خمر ذی
 ابجلال و زلال پیروال جمال لایزال محروم و مأیوس
 مانده اند ملاحظه فرمائید که در اخبار سننه ظهور ان هویه
 نور را هم ذکر فرموده اند مع ذلک شاعرانده اند و

نفسی از هوای نفس منقطع نگه انداخته فی حدیث المفصل
 سل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال علیه
 السلام فی سته السنین یظهر امره ویعلو ذکره باری تجریت
 از این عباد که چگونه باین اشارات و اخصیه لایحه از حق
 حجاز نموده اند مثلاً ذکر حسن بن و سجن و ابلا که بر آن
 خلاصه فطرت الهی و اردشد در اخبار قبل ذکر شده فی
 البحار آن فی قائمنا اربع علامات من اربعه نبی موسی
 و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة من موسی الخوف و
 الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقّه و اعلم
 من یوسف تسجن و اقیه و العلامة من محمد یظهر بآثار
 مثل قرآن باین حدیث باین محکم که جمیع امورات
 مطابق آنچه واقع شده ذکر نموده اند مع ذکر آن
 متنبه نشده و کجا نذارم که بعد اسم قنیه شوند الا
 من یأمر بک ان الله مسمع من یأمر و یا ان الله مسمع من
 فی القبور و بر اینجانب معلوم بوده که اطیاسرویه و حاکم

از تبه را در بیان است بیانی بر حسب ظاهر بی رفو تقاب
و حجاب فرموده و میفرماید تا سراجی باشد در آیت
کننده و نوری راه نمایند تا سالکین را بمعارج
قدس رساند و طالبین را بساط انس کشاند چنانچه
مذکور شد از روایات کثوفه و آیات واضح و سائناتی
با حجاب و شرفرموده و میفرماید تا مغالین آنچه در قلب
پنهان نموده اند ظاهر شود و حقائقشان باهر کرد و نیست
که صادق بن محمد میفرماید و الله لیحسن و الله لیغیر ما یشاء
میزان الهی و محاکم صمدانی که عباد خود را بان امتحان
میفرماید و احدی بی بمعانی این بیانات نبرد و مگر قلوب
مطمئن و نفوس مرضیه و افئده محرومه و مقصود در امثال
اینگونه بیانات معانی ظاهریه که مردم اوراق غنای
نبوده و نیست نیست که میفرماید لکل علم سبعمون و حجاب
و بیس بین الثمیس الا واحد و اذ اقام القائم عیب
باقی الوجوه بین الثمیس و ایضا قال نحن نكلم بكلمة

و نزدیک منصفی احدی و سببین و جبا و لنا لکل منها المخرج
 باری ذکر اینهاست برای اینست که از بعضی روایات
 و بیانات که در عالم ملک آثار آن ظاهر شده مضطرب
 نشوند و محل بر عدم ادراک خود نمایند بر عدم ظهور معانی
 حدیث زیرا که نزد آن عباد معلوم نیست که مقصود از آن
 دین چه بود و چنانچه از حدیث متفاد میشود پس باید
 عباد را نیکو نه عبارات خود را از فیوضات ممنوع نشاند
 و از اهلش سوال نمایند تا اسرار مستوره بلا حجاب
 ظاهر و واضح شود و لیکن احدی از اهل ارض مشاهده
 نمیشود که طالب حق باشد تا آنکه در مسائل عامه و خاصه
 بمطامیر احدیه نماید کل در ارض سیما نساکن و باطنی
 و طبعیان قبیح و لکن الله بغیر هم کاهیم یعلمون و فیما هم کما
 نسوالقائه فی آیامه و کذلک قضی علی الذین کفروا و قضی
 علی الذین هم کانوا باایات محمد و ن و اتم القول بقوله تعالی
 و من یعش عن ذکر الرحمن یقین له شیطاناً فیه قوله و من

وَمِنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَكَذَلِكَ نُرِزُّ
مَنْ قَبْلَ لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

المنزول من الباء والهاء واستلام على من سمع نعمة
الورق في سورة المفتي فبجان ربنا الا على ١٥٢

قد تمت الكتاب على يد قل
الكتاب ٢٥١ في
شهر ربيع

١٣١٠
سنة
الهجرة

БИБЛИОТЕКА
НО АН-Т. КОССОВИНА
А. В. П.